

سرود محبت

¹Though I speak with the tongues of men and of angels, and have not charity, I am become as sounding brass, or a tinkling cymbal.² And though I have the gift of prophecy, and understand all mysteries, and all knowledge; and though I have all faith, so that I could remove mountains, and have not charity, I am nothing.³ And though I bestow all my goods to feed the poor, and though I give my body to be burned, and have not charity, it profiteth me nothing.⁴ Charity suffereth long, and is kind; charity envieth not; charity vaunteth not itself, is not puffed up,⁵ Doth not behave itself unseemly, seeketh not her own, is not easily provoked, thinketh no evil;⁶ Rejoiceth not in iniquity, but rejoiceth in the truth;⁷ Beareth all things, believeth all things, hopeth all things, endureth all things.⁸ Charity never faileth: but whether there be prophecies, they shall fail; whether there be tongues, they shall cease; whether there be knowledge, it shall vanish away.⁹ For we know in part, and we prophesy in part.¹⁰ But when that which is perfect is come, then that which is in part shall be done away.¹¹ When I was a child, I spake as a child, I understood as a child, I thought as a child: but when I became a man, I put away childish things.¹² For now we see through a glass, darkly; but then face to face: now I know in part; but then shall I know even as also I am known.¹³ And now abideth faith, hope, charity, these three; but the greatest of these is charity.

¹اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخنگویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.² و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم.³ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.⁴ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛⁵ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد؛⁶ از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛⁷ در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد.⁸ محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.⁹ زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم،¹⁰ لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.¹¹ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم.¹² زیرا که الحال در آینه بطور معما می‌بینیم، لکن آن وقت روبرو؛ الآن جزئی معرفتی دارم، لکن آنوقت خواهیم شناخت، چنانکه نیز شناخته شده‌ام.¹³ و الحال این سه چیز باقی است، یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است.